

استاین مدرن

O رایکا بامداد



- O عنوان کتاب: بابانوئل نو
- O نویسنده: شئل سیلور استاین
- O مترجم: سینا آزاد
- O تصویرگر: شئل سیلور استاین
- O ناشر: پژوه
- O نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- O شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- O تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
- O بها: ۴۰۰ تومان

در خطوط و تصاویر کتاب باقی می ماند و فرصت بیرون ریختن ظرفیت های معناشناختی و روانی خود را در قصه پیدا نمی کند. حتی پایان بندی این قصه نیز آن قدرها که باید غافلگیرکننده باشد، نیست و خواننده باهوش و حرفه ای، به راحتی و از همان اول می تواند آن را حدس بزند. اگرچه با نگاهی ساده به صفحات انگلیسی کتاب و حتی بدون داشتن اطلاع کافی از زبان مبدأ، تنها با دقت به فونتیکی متن اصلی، می توان حدس زد که مقدار زیادی از ظرفیت ها و بازی های زبانی متن، در ترجمه از بین رفته است.

البته تصاویر، همان تصاویر ساده و سر راست استاین است؛ با خطوطی کم و محدود که به شکل ظرفی حس طنز و مضمون متن را حمل می کند.

اما این اثر، اگر قدرت قصه ای و ماندگاری «درخت بخشنده...» و «لافاکادیو» را ندارد، به همان اندازه از معانی فلسفی دنیای مدرن سرشار است. اگر «لافاکادیو» و «درخت بخشنده...» از نوستالژی و گونه ای نگرش متافیزیکی در قالب قصه کودک سرشارند، «بابانوئل نو» نوعی بازگشت به اصل است در

که ریشش را بتراند. بعد دکتر از بابانوئل می خواهد شکم بزرگش را کوچک کند و به همین ترتیب او باید عضلاتش را بسازد، کت و شلوار بپوشد و اتومبیل سوار شود. بابانوئل همه این کارها را می کند و سرانجام، به موجود دیگری تبدیل می شود که هیچ شباهتی به بابانوئل قدیمی ندارد. با وجود این، پایان قصه با یک چرخش غافلگیرکننده، همه مضمون داستان را با درک صحیح از طرف کودکانی که خواهان همان بابانوئل قدیمی هستند، روشن می سازد.

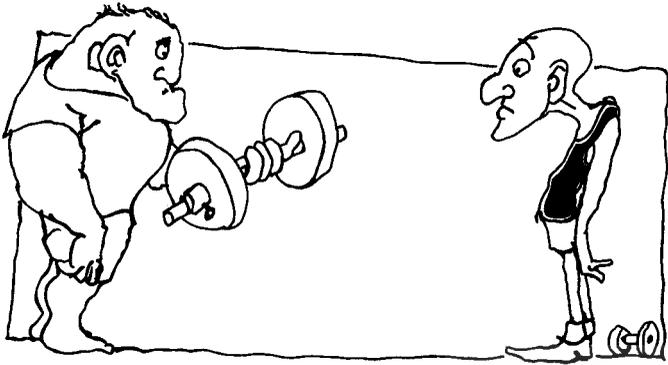
«بابانوئل نو»، در قیاس با «لافاکادیو»، «درخت بخشنده برای نیکی»، و دوگانه های «قطعه گم شده...»، اثری متوسط به نظر می رسد. شخصیت های این قصه بکر، جذاب و ماندگار نیستند و از برخوردشان با موقعیت های جدید و گوناگون، از تازگی و طراوت کمتری برخوردار است. حتی طنزی که در هر سطر، به همراه تصاویر، خط روایی و فضای داستان را گسترش می دهد و به عبارتی دیگر، قصه را از تک خطی شدن و یک دستی می رهاند، در این قصه کم تر دیده می شود و طنز مشهور استاین، در برخورد با موقعیت ها و شخصیت هایش، تنها

«بابانوئل نو»، عنوان قصه ای است از شئل سیلور استاین؛ نویسنده ای که مخصوصاً برای ما «تابوشکن» دنیای کودک به شمار می رود و معمولاً در هر نقدی بر آثار او، بر این جنبه از کارهای استاین که البته یکی از مهم ترین عناصر شناخته شده قصه های اوست، تأکید بیشتری می شود و به این ترتیب، معمولاً جنبه های زیبایی شناسی و هنرمندانه قصه های او در محاق می ماند و یا در حد اشاره ای کوتاه، واگذاشته می شود.

در واقع، این جزیی از ذات ادبیات و ادبیات هر نویسنده است که در کلیت خود، مجموعه عناصری گرد می آورد که به شناختی سبکی، اجتماعی و روان شناختی از آثار آن نویسنده یا آن طیف از ادبیات منجر می شود. در نگاه جزء به جزء نیز مجموعه عناصر دیگری کنار هم می آیند که متمرکز بر روایت قصه، همان شناخت را به صورتی دیگر به تصویر می کشند که شخصیت ها، رویارویی شان و فضای داستانی هر قصه، قسمتی از آن است.

«بابانوئل»، چهره آشنای کودکان، مثل همیشه می خواهد با کوله باری از اسباب بازی به سراغ بچه ها برود، اما همسرش از او می خواهد

استاین سنتی



مقابل نوستالژی و درگیری با مضامین فلسفه جهان‌نگری مدرن. شاید واژه «در مقابل»، برای قیاس این تفاوت‌ها مناسب نباشد و بهتر باشد که این دو شیوه نگاه استاین را دو خط فکری موازی بدانیم که حاصل تنوع نگاه استاین است به جنبه‌های مختلفی از زندگی انسان که می‌توان شباهت‌های بسیاری هم در آن دو شیوه تفکر جست.

در واقع، اگر بخواهیم «بابائوئل نو» را از نگاه تأثیر فلسفه اجتماعی ببینیم، آن را نقدی بر خرد باوری و عقل‌گرایی انسان امروز می‌یابیم که می‌خواهد یک سره تمام ارتباط خود را با دنیای گذشته قطع کند. به عبارتی دیگر، نقد نگاهی است که پیش از جریان پست‌مدرن، به مبارزه با سنت و به فراموشی سپردن آن آمده بود. اما نکته مهم در این جاست که هنر مدرن که خود زاینده مدرنیسم فراگیر بود، آن راهی را که دنیای مدرن می‌رفت، نپیمود و یک باره مسیری منتقدانه و خلاف جهت آن در پیش گرفت و حتی به نقد خود، به عنوان هنر مدرن و زاینده دنیای مدرن پرداخت. در واقع، آنان که به روشنگری بعد از مدرنیسم می‌اندیشیدند و عنصری می‌جستند

که آنان را از این مرحله به دنیای جدید رهنمون شود، پاسخ خود را در مهم‌ترین جلوه مدرنیسم، یعنی هنر مدرن یافتند. هنری که برعکس ذهن فراموشکار مدرنیسم، به احیا و باززایی هنرهای گذشته و فراموش شده در خود پرداخت. می‌توان گفت که هرچه دنیای مدرن می‌بافت، هنر مدرن آن را پنبه می‌کرد. به عبارتی، مسیری که هنر می‌پیمود و نسبتی که با خردباوری مدرن، از یک سو و ارتباط با گذشته، از سوی دیگر پیدا کرده بود، این اصلی‌ترین وجه دنیای مدرن را بر آن می‌داشت تا در همه اصل‌های تغییرناپذیرش دست ببرد و به باوری نو در جهان امروز دست یابد. این ضرورت بازنگری در خود هنر بود که باعث شد تا هنر مدرن در مورد واقعیت بیرونی به شک و تردید برسد. آن چه پیش از این، همگان کلیتی قطعی و غیرقابل تغییر می‌دانستند، در باور هنر مدرن، نسبی و به اجزای کوچک‌تر و مستقل تبدیل می‌شد. به این ترتیب هنر مدرن، به کیفیت زیبایی‌شناسانه جدیدی رسید و شکل خودآگاهانه و خوداندیشیده‌ای به خود داد که آن را به بیان و هنری ناآشنا در چشم مخاطب تبدیل کرد. این همان خصلتی است که به آن

«آشنازدایی» می‌گویند.

البته هنر مدرن، رفته رفته از شکل اولیه و ابتدایی خود دور می‌شد؛ چرا که در واقع با تمامیت‌نگری سنتی به مبارزه برخاسته بود و هر آن چه را گذشته به آن قطعیتی داده بود، در هم می‌شکست و به بیان تازه‌تری در می‌آورد و این شامل ماهیت خودش نیز می‌شد. شاید این اصلی‌ترین واکنش هنر مدرن در مقابل گذشته باشد، اما پیش‌تر که می‌رویم و به هنر مفهوم‌گرای پست‌مدرن که می‌رسیم، این بازیابی گذشته در خود و درک افق مخاطب که دیدن و ادراک اثری سنتی را در افق امروز میسر می‌دانست، باعث شد تا گذشته را در اندیشه امروز خود ممزوج کند و به نوعی نوزایی دیگر دست یابد. حال آن چه درباره کار «استاین» قابل گفتن است، همین نوزایی تفکر است که در آثار او به چشم می‌خورد. استاین ابتدا آن چه را که سنت بدان مفهومی مطلق و کامل می‌دهد، در هم می‌شکند و سپس این تکه‌های مجزا را با نگاه خود کنار هم می‌چیند و به خلق دنیایی نو از مفاهیم سنتی دست می‌زند که پیوندی ریشه‌ای با کشفیات انسان امروز در فلسفه معاصر دارد.